



“از عاشورا تا ظهور”

محتوای گفتگو و سخنرانی محرم

و سیمتیمت
رحمة ماما
عزرا اولو
عس
رحمة پونو
بازین ما چه

و سیمتیمت
رحمة ماما
عزرا اولو
عس
رحمة پونو
بازین ما چه



شب اول محرم

محرمی که نباشی در آن محرم نیست
بدون تو ضربان زمین منظم نیست
چقدر ساده گرفتیم بی تو بودن را
هزار سال بدون تو زندگی... کم نیست
خودت بخواه که دست از گناه بردارم
که عهدهای من روسیاه محکم نیست
حوادث همه در بین روضه یادم رفت
غمت چه کرده. غم روزگار یادم نیست
بیا و روضه ی گودال را بخوان آقا
محرمی که نباشی در آن محرم نیست

کسی که یک مقدار پای روضه نشسته باشد، و دلش با کاروان امام حسین علیه السلام باشد، رابطه عاشورا با ظهور را درک می کند. ما برای زمینه سازی ظهور، باید آنقدر عاشورا بگیریم تا عاشورایی بشویم. زندگی فردی و اجتماعی مان، فکر کردنمان، بچه هایمان، حتی عروسی هامان «عاشورایی» شود. سپاه بزرگ و با عظمت امام زمان علیه السلام پر است از سربازها و سردارها و فرماندهانی که نه فقط جنگیدن در معرکه جنگ نظامی را بلدند، بلکه جنگیدن در معرکه فرهنگی را هم یاد دارند. جنگیدن با نفس اماره شان که جای خود باید خودمان را از نظر روحی، جسمی، فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی آماده کنیم.

قرار نیست ما فقط منتظر در گوشه نشسته ای باشیم که آقا بیایند و دنیا را پر از عدل و داد کنند. من و شما جاده صاف کن آقا باید باشیم. ماها افسران سپاه آقا باید باشیم. شما اگر نوجوانی «قاسم» آقا باش، اگر جوانی «علی اکبر» موالیمان باش، «حبیب» ها هم که روی سر ما جای دارند.

شعار زمینه سازان ظهور امام زمان علیه السلام، همان شعار یاران نورانی ابی عبد الله علیه السلام است. استدلال و نگاهشان در همین یک جمله ابی عبد الله علیه السلام روشن می شود «من کان باذلاً فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه، فلیرحل معنا» هر کس که آماده است خون خود را در راه ما نثار کند، و محیای دیدار با خداست با ما رهسپار شود.

شب اول محرم

تا این جمله رو از موالیمان می شنویم یه عده از این ور بوم می افتند و احساس می کنند ما کجا و این مسیر نورانی کجا!

برخی هم از آن طرف بوم می افتند و فکر می کنند همین الان سر دوشی گرفته اند و جزو یاران مخلص حضرت هستند.

برای گروه اول می گوئیم نا امید نباشید، تواضع بی مورد هم نکنید باور کنیم ما وسط مسیر هستیم ها! ما لَبِیکِ اول را به امام زمان علیه السلام گفته ایم. با محبت امیر المؤمنین علیه السلام میثاق بسته ایم. بحار الانوار: عن علی ع أنه قال: إن الله عز وجل أخذ میثاق کل مؤمن علی حبی و میثاق کل منافق علی بغضی فلو ضربت وجه المؤمن بالسيف ما ابغضنی ولو صببت الدنیا علی المنافق ما أحبنی. (34: 359)

برای گروه دوم هم می گوئیم الف را که گفتیم باید تا یاء همراه امیر المؤمنین علیه السلام شویم. بله آن عزیزان معصوم هستند ما به گرد پای ایشان هم نمی رسیم، اما باید «شبيه» ایشان شویم. کسی ما را می بیند یاد اهل بیت علیهم السلام بیفتد. دوست دارید هم شبیه خدا شویم هم شبیه پیامبر هم شبیه ائمه

بحار الانوار: الامالی للصدوق عن ابن موسی عن الاسدي عن سهل عن مبارك مولى الرضا عن الرضا قال: لا يكون المؤمن مؤمناً حتى يكون فيه ثالث خصال سنة من ربه و سنة من نبیه و سنة من ولیه فأما السنة من ربه فکتمان سره قال الله جل جلاله عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحد الا من ارتضى من رسول

و أما السنة من نبیه فمداراة الناس فإن الله عز وجل أمر نبیه ص بمداراة الناس فقال خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین

و أما السنة من ولیه فالصبر فی البأساء و الضراء یقول الله جل جلاله و الصابرين فی البأساء و الضراء و حین البأس أولئك الذین صدقوا و أولئك هم المتقون. (64 / 280 / 5)

ده روز دیگر گریه ی ما فرق دارد

ده روز دیگر نه حبیبی، نه زهیری

ده روز دیگر خواهرش در اضطراب است

ده روز دیگر این حرم سقا ندارد

ده روز دیگر زین اسبی واژگون است

ده روز دیگر صورتش بر خاک صحراست

ده روز دیگر روی پیکر سر ندارد

ده روز دیگر روضه اما فرق دارد

ده روز دیگر نه سعید و نه بربری

ده روز دیگر در حرم قحطی آب است

ده روز دیگر دختری بابا ندارد

سلار زینب پیکرش در خاک و خون است

ده روز دیگر رأس او بالای نی هاست

ای وای من ... انگشت و انگشت ندارد

شب دوم محرم

مشتاق دیدارم بنفِسی اَنْتَ مولای
وقت گرفتاری به سویم می شتابی
یابن الحسن از داغ هجرانت کبابم
شرمنده ام که سوی دنیا می شتابم
از تو به من نزدیک تر آقا کسی نیست
من دورم از تو با گناهم در حجابم
هر وقت در حقت بدی کردم، به جایش
در مجلس روضه نشستن شد جوابم

• حکم شرعی: حکم سجده بر مهر در حالیکه روی پیشانی زخم و یا دُمَل و یا جوشی وجود دارد که هر لحظه ممکن است خون از آن بیاید.

• موضوع گفتار: راز داری یکی از ویژگی های سرباز امام زمان علیه السلام

آدمی زاد بدون «آرزو» و «آرمان» میمیره!

دعا و طلب «سربازی» و «سرداری» امام زمان علیه السلام، نه دعایی بزرگ تر از دهان ما «محبین امیرالمؤمنین علیه السلام» است، نه دعایی تکراری و محقق نشدنی.

باورمان بشود روی تک تک ما حساب شده است.

یک جای خالی برای شما در سپاه آقا جانمان است که هیچ کس نمی تواند آن را پُر کند.
«یک جایگاه اختصاصی»

البته این بدین معنا نیست که کار سپاه امام زمان علیه السلام لنگِ من و شما باشد، نه! این من و شما هستیم که سرنوشتمان و عاقبت به خیری مان وابسته به رسیدن به اون جایگاهه.

حالا که امید بیشتری پیدا کردیم برای رسیدن به این آرمان بزرگ باید «ساده انگاری» ها را هم کنار بگذاریم.

اون شهید والا مقام (شهید بهشتی ره) فرمودند «بهشت را به بها می دهند نه به بهانه» باید سختی های مسیر «از عاشورا تا ظهور» جاده ی «از خادمی امام حسین علیه السلام تا سرداری امام زمان علیه السلام» را به جام بخریم.

اولین سنگر برای حرکت در مسیر «آمادگی» و «زمینه سازی ظهور» اینست که اون «سرمایه اولیه زندگی مون» یعنی «محبت امیرالمؤمنین علیه السلام» را در وجودمون تثبیت و شش دانگ کنیم

اهل بیت علیهم السلام روایات فراوانی را برای ما به ارث گذاشتند که برای ما «ویژگی های یک مؤمن و محب واقعی» رو ترسیم می کنه.

شب دوم محرم

مرحوم صدوق کتابی را با عنوان «صفات الشیعه» تدوین فرمودند، مرحوم مجلسی هم در بحار الأنوار فصل مخصوصی را تدوین کردند با عنوان «علامات المؤمن و صفاته». یکی از این روایات، بیانی است از مولایمان امام رضا علیه السلام که در آن «سه ویژگی اساسی» یک مؤمن را بیان می فرمایند.

اگر دوست داریم «شبیهِ» خدای مهربان، و پیامبر مهربانی ها و ائمه اطهار علیهم السلام باشیم، این روایت باید سرلوحه عمل هر روز و هر سالمان باشد. بله آن عزیزان معصوم هستند ما به گرد پای ایشان هم نمی رسیم، اما باید «شبیهِ» ایشان شویم.

کسی ما را می بیند یاد اهل بیت علیهم السلام بیفتد.

دوست دارید هم شبیه خدا شویم هم شبیه پیامبر هم شبیه ائمه

بحار الأنوار: الأملی للصدوق عن ابن موسی عن الأُسدي عن سهل عن مبارك مولى الرضا عن الرضا ع قال: لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون فيه ثلاث خصال سنة من ربه وسنة من نبيه وسنة من وليه فأما السنة من ربه فكتمان سره قال الله جل جلاله عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول... (64: 280 / 5)

«سنت» یعنی رویه و عملی که با گوشت و پوست ما عجین شده باشد، نه اینکه وقتی حالمان خوب بود، این کار را بکنیم، اما کمی که مشکلات غلبه کرد، وقتی کسی نامردی در مقابل ما داشت دست از این عمل و رویه برداریم.

«سنت» اول که ما را «شبیهِ خدا» می کند «راز داری» است. «کتمان سر» است.

کسی که سودای سربازی و سرداری امام زمان را دارد، مثل نان شب بر او واجب است که «تمرین کند» انسان «راز داری» باشد.

چند نکته درباره «راز داری»:

1. راز یعنی کار یا یک ویژگی پنهانی که همگان از آن باخبر نیستند. شامل برخی لغزش ها و گناهان کوچک و بزرگ ماها هم می شود. خدای «ستار العیوب» خیلی از لغزش های ما را افشا نمی کند، ابروی ما را نمی برد. حتی گاهی حس می کنیم این پروردگار مهربان به روی ما هم نمی آورد که فلان خطا را مرتکب شدیم. هر چقدر از این رفتار و منش و مرام خدا خوشمان می آید، همین طور با دیگران رفتار کنیم تا محبت ما در دل دیگران هم رخنه کند

2. همه ما در زندگی مان «راز» داریم. اگر نامردی کردیم و راز کسی را فاش کردیم، این سیب دنیا روزی علیه ما می چرخد و نامرد دیگری پیدا می شود که راز ما را فاش می کند. فکر نکنیم حالا که از راز کسی مطلع شده ایم و شاید کدورت و اختلاف نظری با او داریم و ... بهترین فرصت است تا ابرویش را ببریم و قربتا الی الله او را به زمین بزنیم.

3. «راز داری» را به عنوان یک ویژگی مثبت و خوب چه در گفتار و توصیه ها، و چه در عمل به فرزندانمان یاد بدهیم. گاهی بد نیست راز کم اهمیتی را به بچه ها بگوییم و از آنها در خواست کنیم تا این راز را به دیگران نگویند. امتحانشان کنیم. در داستان «خواب حضرت یوسف علیه السلام» شما می بینید حضرت یعقوب علیه السلام پس از شنیدن خواب به فرزندشان توصیه می کنند این خواب را برای برادرانشان بازگو نکنند

4. در مباحث «تربیت فرزندان» یکی از راهکارهایی که در روایت جایگاه مهمی دارد و بدان سفارش ویژه شده است، راهکار «تغافل» و چشم پوشی در مقابل برخی خطاها و اشتباهات فرزندان است.

به رخ کشیدن اینکه من می دانم چه کار ها که نکرده ای همه جا مطابق قواعد تربیتی اسلام نیست. گاهی نیاز است که از روش «شتر دیدی ندیدی» استفاده کنیم تا هم قبح یک گناه شکسته نشود، و هم حریم بین والدین، مربی از طرفی، و فرزند و مربی شکسته نشود.

حسین جان ما دست زن و بچه هایمان را می گیریم و در مجلس عزای شما شرکت میکنیم تا فرزندانمان در همین فضا نفس بکشند و به دست شما بزرگ شوند. سفارش شیرخواران ما را به علی اصغر، دخترکان ما را به رقیه ات، نوجوانان ما را به قاسم بنما. جوانان خود را هم به علی اکبرت سپردیم.

در بزرگی و ایثار و مهربانی شما همین بس که برای هدایت و عاقبت به خیری ما دست اهل و عیان و فرزندانمان را گرفتید و وارد سرزمین کرب و بلا شدید ...

حسین آمد و حق را به کربلا آورد برای ناله ی نی، غم به نینوا آورد

برای آن که نشیند به تخت، خواهر شاه به روی شانه علمدار عرش را آورد

نسیم بر سر کیسوی شیر خواره که خورد به کار بسته ی عالم گره گشا آورد

تمام دخترکان را یکی یکی با ناز امیر علقمه از عرش کبریا آورد

رقیه تا قدمش روی خاک ننشیند عمو به چشم خود او را چو طوطیا آورد



شب سوم محرم

السلام علیک یا فاطمة الصغیرة، یارقية

بی تاب و بی صبر و قرارم در فراق	یابن الحسن (عج) ابر بهارم در فراق
یاد سه ساله دختری که گفت : بابا	رفتی و من چشم انتظارم در فراق
می سازد عمه با من و با مشکلاتم	می سوزد عمه در کنارم در فراق
امشب بیا با خود ببر جامانده ات را	بابا دگر طاقت ندارم در فراق

برای ساختن یک خانه باید آجر روی آجر گذاشت و صبورانه تکمیل شدن خانه را به نظاره نشست.

خانه ی دل هم قدم به قدم، و عمل به عمل ساخته می شود. ما در آخر الزمان و نزدیک ظهور، در حقیقت «دوره آموزشی» خود را می گذرانیم. دوره آموزشی که آموزش ها و تمرین هایش فقط نظامی نیست. قیام حضرت پس از ظهور، سربازان و سردارانی می خواهد که مراقب دل، جان، ایمان و رفتار خود باشند.

در روایت شریفی که از امام رضا علیه السلام دیشب برای عزیزان نقل کردیم حضرت فرموده بودند مؤمن برای حفظ ایمان خود می بایست سه ویژگی را در خود نهادینه کند اولین ویژگی، خصوصیتی است که ما را شبیه خدا می کند و آن «راز داری» و «کتمان سر» است دومین ویژگی که ما را شبیه نبی خدا، پیامبر مهربانی ها صلی الله علیه و آله می کند، «مدارای با مردم» است

و أما السینة من نبیه فمداراة الناس فإن الله عزوجل أمر نبیه ص بمداراة الناس فقال خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین

مدارا باید از خانه و در خانواده نهادینه شود تا به جامعه تسری پیدا کند. خانم و آقای خونه باید تمرین کنند تا با هم مدارا داشته باشند. با هم بسازند. چهارچوب این مدارا هم اینست که وقتی یک زن و شوهری مشترکاتی با هم داشتند و به همین جهت حاضر شده اند زیر یک سقف زندگی کنند، باید نسبت به «لغزش های کوچک» و «کاستی های طرف مقابل» گذشت داشته باشند و روحیه «سازگاری» را مبنای عمل خود قرار بدهند.



شب سوم محرم

السلام علیک یا فاطمة الصغیرة، یارقیة

در مرحله بعدی این روحیه مدارا و سازگاری را به فرزندان خود نیز آموزش بدهند. بد نیست همین جا دو کتاب را هم به زوج های جوانی که تازه وارد این باغ زندگی شده اند معرفی کنیم:

1. کتاب «بروید با هم بسازید» مشتمل بر توصیه های مقام معظم رهبری به زوج های جوان - با گردآوری آقای محمد رضا حدادی
2. کتاب «همسران سازگار» نوشته آقای محمد علی حسین زاده

در مرحله بعد این مدارا باید در زندگی اجتماعی ما جریان پیدا کند. سربازان و سرداران سپاه امام زمان علیه السلام تمرین می کنند تا با دوستان خود، اقوام و فامیل ها، بزرگ تر ها و کوچک ترها، با ریش سفید ها و ... مدارا کنند. آدم عاقل به خاطر دو تا تابلو و تزیینات خانه، ستون های سقف بالای سرش رو خراب نمی کنه. به خاطر یک دستمال، قیطریه رو آتیش نمی زنه.

متاسفانه برخی ازدواج ها به خاطر همین نداشتن روحیه سازگاری و مدارا یا به هم می خورد و یا با چالش و دلخوری و کدورت انجام می شود. باز هم متاسفانه برخی از مکان های مذهبی و دینی ما؛ هیئات ما، مساجد ما به خاطر همین روحیه ناسازگاری با هدر رفت انرژی مواجه می شوند. بنا را بر سازگاری باید گذاشت.

1. دو سه راهکار عملی برای اینکه در عمل «مدارا کردن» را تمرین کنیم: وقتی با طرف مقابل به اختلاف نظر می رسیم، در همان لحظه عکس العملی نداشته باشیم. به مشترکات بین خودتان و او، و نقاط مثبتش دقت کنید.
2. خدا به ما زبان داده تا با هم «گفت و گو» کنیم. مؤدبانه و با احترام یک گفت و گوی سالم را بین خودمان و طرف مقابل رقم بزنیم.



شب سوم محرم

السلام علیک یا فاطمة الصغیرة، یارقیة

انتظار از ما بزرگ ترها برای مدارا کردن با کوچک ترها بیشتره.
با بچه هامون با فرزندانمان با نوجوون هامون با جووون ترها بیشتر مدارا کنیم.
اینها آینده سازان این مکتب هستند انشاء الله

توی مسافرت معمولا بزرگ ترها شرایط رو جوری طراحی می کنند که کمترین سختی به
بچه ها و خردسال ها تحمیل بشه.
خیلی با فرزندانمون مدارا می کنند
به ویژه اگه فرزندی مشکلی، بیماری براش پیش اومده باشه، یا خدایی نکرده عزیزی رو
از دست بده

شما یه دختری که بابا از دست داده، داغ بابا چشیده رو، همه ی دنیا رو هم به پاش
بریزید درد و مصیبتش تسکین پیدا نمیکنه.
چه کشید فاطمه ی کربلا با تازیانه ها و سیلی ها و بی احترامی های این قوم شقی ...

سخت است دختر باشی وماتم ببینی منزل به منزل در اسیری غم ببینی

از خواب برخیزی بجای ناز بابا گیسوی خودرا دست نامحرم ببینی

آن چادری که سالها محکم گرفتی در دست این وآن چنان پرچم ببینی

ای سربریده من بغل می خواهم امشب اصلاً دلت آمد که من را کم ببینی



شب چهارم محرم

السلام علیک یا عقیلة بنی هاشم، یازینب

این دل آلوده‌ام دلبر نمی‌خواهد مگر؟! حضرت صاحب زمان نوکر نمی‌خواهد مگر؟!!

راه گم کردم بیا یابن الحسن دستم بگیر ظلمت این سینه پیغمبر نمی‌خواهد مگر؟!!

خواستم گریه کنم فرمود: "... فَأَبْكَ لِلْحُسَيْنِ ..." گریه بر ارباب، چشم تر نمی‌خواهد مگر؟!!

مادری از عرش آمد سمت خاک کربلا گفت: این پیکر، کفن آخر نمی‌خواهد مگر؟!!

هیئت امام حسین علیه السلام بهترین و مناسب ترین آمادگاه برای رسیدن به قله «سربازی و سرداری امام زمان علیه السلام» است. «راز دار ترین» نوجوان ها و جوان ها و بزرگ تر ها، باید مسجدی ها و هیئتی ها باشند. «سازگارترین» و «با مدارا ترین» افراد جامعه سینه زن ها و گریه کن های ابي عبد الله علیه السلام باید باشند.

سومین ویژگی از خصوصیات یک مؤمن که در روایت امام مهربان، اما رضا علیه السلام بدان اشاره شده است، «صبر در برابر ناملایمتی ها» است.

وَأَمَّا السَّيِّئَةُ مِنَ وَلِيهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبِئْسَاءِ وَالضَّرَاءِ يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَالصَّابِرِينَ فِي الْبِئْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبِئْسَاءِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. (64: 280 / 5)

جالب اینست که این ویژگی مؤمن، او را شبیه به امام خود می‌کند. مؤمن، مؤمن نیست الا اینکه مانند امام خود «صبور» باشد. و این نشانه راستگویی و صداقت او در ادعای ایمانش است. نشانه ی «با تقوا» بودن اوست.

امشب میخواهیم از زاویه شاید جدیدی به ویژگی «صبور بودن» نگاه کنیم. ما در خانه و خانواده چه وقت صبرمان بیش از اوقات دیگر امتحان می‌شود، و در چه شرایطی بیش از پیش نیاز به «صبر» داریم؟

بله یکی از سختترین و پر چالش ترین مواقع، وقتی است که با کودک سروکارمان می‌افتد!

اینجاست که «مؤمن» میخواد (بر وزن مرد میخواد) تا صبوری نشان بده! ما کجاها با فرزندانمان امتحان می‌شویم تا «عیار و درجه صبر» مان مشخص شود؟

1. وقتی در دوران کودکی و خردسالی از در و دیوار بالا می‌روند. وقتی شر گردی در می‌آورند.

در اینجا اهل بیت علیهم السلام فرموده اند «آرامش خود را حفظ کنید»، بلکه «نگاه خود را نسبت به این شر بازی های کودکان عوض کنید»



شب چهارم محرم

السلام علیک یا عقیله بنی هاشم، یازینب

این بازی گوشی ها نه تنها بد نیست، بلکه نشانه ی سلامت فرزند شماست. اگر در این دوران آرامش خود را حفظ کنید، صبور باشید، فرزند شما وقتی بزرگ می شود «بردبار» و صبور و «حلیم» می شود.

«تستحبّ عَرامَة الصبی فی صغره، لتکون حلیماً فی کِبَره». (خوب است کودک بازی گوشی داشته باشد تا وقتی بزرگ شد بردبار شود)

جالب است که بنا بر این روایت، صبر شما در این دوره از زندگی فرزندتان، زمینه ساز «صبور» شدن او در آینده می شود.

2. دومین آمادگاه امتحان صبر ما در قبال فرزندانمان وقتی است که در بین سن 3 تا 5 سالگی «سؤال پیچمان» می کنند!

با صبر و حوصله باید سؤالهای بچه ها را بشنویم و برای آن پاسخ های مناسب را بازگو کنیم.

در همین جا بد نیست برای سؤالات بچه ها نسبت به خداوند متعال چند کتاب را خدمت شما معرفی کنیم:

الف. خدا در زندگی کودکان نوشته آقای ابراهیم اخوی

ب. خدا شناسی قرآنی کودکان - خدایا اجازه (پرسش و پاسخ هایی بین خدا و کودکان) نوشته آقای غلامرضا حیدری

بصورت کلی «صبر در مسیر تربیت فرزندان» یکی از پر چالش ترین عرصه های امتحان صبر ماهاست!

هر چقدر ما صبورانه تر و به بیانی دیگر مؤمنانه تر، امام زمان پسند تر رفتار کنیم در راه تربیت فرزندانمان، هم خودمان به آرامش بیشتری می رسیم، و هم آنها نیز در آینده صبورانه زندگی می کنند.

بنده همیشه به نوجوان ها و جوان هایی که دچار مشکلات و چالش های زیاد می شوند، عرض می کنم حتماً خدا برای شما مأموریت ویژه ای کنار گذاشته که نیازمند امتحان «صبر» شماست!

صبور نباشی مهر تأیید برای اعزام به اون مأموریت ویژه روی برگه ی وجودت حک همیشه.

بعضی بچه ها که پدر و مادرشون را در کودکی از دست می دهند، درد «بی مادری» و یا «بی پدری» را لمس کرده اند، اینها برای مأموریت های بزرگ می توانند آماده تر باشند. بویژه اگر اون مادر مثل زهرای اطهر باشه، و یا پدری شبیه امیر المؤمنین علیه السلام را از دست داده باشه ...

- | | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| مانند باغ لاله شده پیکرت حسین (ع) | افتاده روی خاک تن بی سرت حسین (ع) |
| دشمن چه کرده با بدن اطهرت حسین (ع) | نشناختم برادر خود را، مرا ببخش |
| پس بوسه می زنم به رگ حنجرت حسین (ع) | بهر وداع آدمم اما سرت که نیست |
| اما امان ز درد دل دخترت حسین (ع) | من غم زیاد دیده ام و صبر می کنم |
| می پرسد از حکایت انگشترت حسین (ع) | مبهوت مانده با تن عریان و بی سرت |

شب پنجم محرم

السلام عليك يا عبدالله بن الحسن

سر و شور محرم یابن زهرا
جهان شد غرق ماتم یابن زهرا
ببارد دیده نم نم یابن زهرا
الا یار معظم یابن زهرا

دل و ذکر دمامد یابن زهرا
ز هجران تو و سوز محرم
به یاد کربلا ای زائر عشق
بیا و جمعه ای عزم فرج کن

حکم شرعی: سجده و رکوع قبل از امام جماعت

به نظرم رسید مروری بر عرایض چند جلسه قبل داشته باشیم، تا گفت و گوها جمع بندی شود. تمام هنر هیئت امام حسین علیه السلام اینست که خروجی های روضه امام حسین علیه السلام می توانند جزو بهترین نقش آفرین های جریان ظهور امام زمان علیه السلام باشند. باورمان بشه جمله ی طلایی ابا عبد الله الحسین علیه السلام خطاب به مردم زمان خودشان، خطاب به من و شما هم هست. آی مردم دنیا، هر کس به این رتبه ی عالی و بلند مرتبه رسیده، که جان خود را فدای ما کند و محیای دیدار خدای مهربان است، با ما رهسپار شود.

آقا، خانم، پسر، دخترم، با شما هم هستم ها! بله با شما! شما آماده ای؟ آماده ی حرکت هستی؟

شاید به ذهن شما برسد که دیگه فلانی داره مبالغه می کنه، صحبت و خطاب حضرت با مردم آن زمان، چه ربطی به ما دارد؟! استدلالی رو برای شما عزیزان مطرح می کنم که ان شاء الله شنیدنی است. هدف قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام چه بود؟ چرا حضرت دست زن و بچه شان را گرفتند و راهی بیابان کربلا شدند؟ چرا حج خود را ناتمام گذاشتند؟

«إنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي أريد أن آمر بالمعروف وأنهى عن المنكر وأسير بسيرة جدي وأبي علي بن أبي طالب»

من قیام کردم تا رفتار و زندگی امت جدم را اصلاح کنم، درست کنم. می خواهم به خوبی ها امر کنم و از بدی ها نهی کنم. تا چه بشود؟ نتیجه ی این اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر چه می شود؟ اینکه مردم آنگونه ای زندگی کنند که شیوه ی زندگی جدم و پدرم است. من می خواهم مردم درست و مثل آدم زندگی کنند. تا هم در زندگی دنیایشان روی «آرامش» را ببینند و هم زندگی دنیای ابدی خود را آباد کنند

خوب، گریه کن های آقای بی کفتمان، عزیزان دل، اگر کسی با همان آرمان و هدف، و در مسیر تحقق خواسته ی آقا جانمان ابا عبد الله الحسین علیه السلام قدمی بردارد، به ندای «فلیرحل معنا» ی امام لیبیک نگفته؟! جوان های ما که حسین حسین گویان 8 سال از ناموس این مملکت، بلکه از کیان شیعه دفاع کردند، یاران امام حسین علیه السلام نبودند؟ مدافعان حرم حضرت زینب سلام الله علیها، اگر در روز عاشورا بودند اجازه می دادند جلوی چشمانشان به حرم و حریم آل الله جسارت بشه؟ این راه همون راهه. این حرکت در راستای همون قیامه. ۱۱



شب پنجم محرم

السلام علیک یا عبدالله بن الحسن

خوب حالا چکار کنیم تا ما هم آماده ی جان فشانی در راه حسین زمان خودمان بشویم؟ باید ذهن، دل و رفتارهایمان را جوری اصلاح کنیم که محمدی و علوی بشود. باتری ماشین وجود ما اگر درست باشد، با یک چرخش کلید (استارت زدن) روشن می شود. دل باید پاک بشه، باتری «ایمان دل» ما باید رو به راه باشد، تا اون لحظه ای که آقا جانمان کنار خانه خدا ندای «یا لثارات الحسین علیه السلام» را سر دادند، دل بکنیم و حرکت کنیم.

حالا یک بار دیگه روایت امام رضا جانمان را مرور کنیم تا ارتباطش را با سربازی و سرداری «امام زمان علیه السلام» بهتر درک کنیم. «مؤمن، مؤمن نمی شود الا اینکه سه ویژگی را در خود نهادینه کرده باشد؛ یکی راز داری (سنت خدا) دومی مدارا کردن با مردم (سنت پیامبر صلی الله علیه و آله) و در نهایت صبر در برابر ناملایمتی ها و مشکلات (سنت امام)»

نه ناامید باشیم و فکر کنیم این آرمان ها دست نیافتنی است، و نه مغرور شویم و گمان کنیم دیگه کار ما که درسته و ... گاهی وقتی اصل فکرش را نمی کنی، گاهی در مورد کسی که اصل باورت نمی شود، دعوتی صورت می گیرد و برخی را می خرنند. داستان جوانی را در دهه 60 برایتان تعریف کنم که نمونه ای از این دعوت ها و اجابت هاست. جوانی در خانواده ای لا ابالی بزرگ شده بود. روزی مادر رفت سراغ بدکاری اش، پدر هم، خواهر هم با رفیقش رفت که رفت.

جوان ماند و تنهایی خانه. تلویزیون را روشن کرد و خواست خود را سرگرم کند. با صحنه ی اعزام بسیجیان به جبهه ها مواجه شد. یک لحظه به ذهنش آمد که اینها چطور آدم هایی هستند. این لبخند هایشان به چه جهت است؟ به چه انگیزه ای حاضر به جانفشانی هستند؟ میگه یک لحظه احساس کردم ندایی مرا صدا می زند! بیا به سمت ما. برای تو مأموریتی داریم. می گردد و بالاخره به جبهه اعزام می شود. چند وقتی در جبهه بوده تا با بسیجیان رفیق می شود. روزی به یکی از رفقاییش می گوید می توانم خواهشی از تو داشته باشم؟ می شود به من «نماز خواندن» را یاد بدهی؟ داستان زندگی اش را برای رفقاییش تعریف می کند. شب عملیات می شود و این جوان جزو گروه اعزامی قرار نمی گیرد



شب پنجم محرم

السلام علیک یا عبد الله بن الحسن

در خط مقدم فرمانده یک لحظه می بیند این جوان بدون اجازه و هماهنگی آمده جلو. نهیبی به او می زند. جوان هم خود را به فرمانده نزدیک می کند و آرام و با لبخند به او میگوید « باز هم همان ندا را شنیدم که من را به خط مقدم دعوت می کرد ». رفت و شهید شد.

یا ابا عبد الله امشب می شود به ما نگاه ویژه ای داشته باشید. می شود امشب اسم ما را هم بنویسید. می دانیم لیاقتش را نداریم. اما روضه نازدانه ی امام حسن علیه السلام به ما یاد میدهد تو این راه قواعد و قوانین شما برای قبول سربازی فرق داره.

ابن الکریمم و پسر شاه بی حرم
از خیمه آمدم به تماشای دلبرم
خون حسن میان رگم موج می زند
گردن زده ز ازرق شامی برادرم
از خیمه پابرهنه دویدم به قتلگاه
افتاده شاه روی زمین در برابرم
تا استخوان بازوی من بی هوا شکست
بی اختیار ناله زدم وای مادرم
تا آمدم بغل گنمت حرمله رسید
پاشیده شد به ضربه ی یک تیر، حنجرم
ممزوج شد حسین و حسن زیر ضربه ها
اینجا به بعد روضه بخوانم من از شما
خالی کنید دور عموی غریب من
دور کسی که هلهله برپا نمی کنند
در پیش چشم عمه رها کن محاسنش
شیب الخضیب را همه معنا نمی کنند
آقای عالم است برهنه نکن تنش
بر بردن لباس تقال نمی کنند



شب ششم محرم

السلام علیک یا قاسم بن الحسن

در زیر صد کوه مصیبات و بلا، ماندم
راهی نمانده جز فرج، تعجیل کن آقا

غم‌های ما پیش مصیبات، مصیبت نیست
با اینهمه، سخت است درد روزگار ما

زهرها تو را میخواند از پشت در خانه
زینب تو را میخواند ای نور دل زهرا

باز آنکه درد و داغ‌های عترت و قرآن
درمان ندارد غیر تو ای یوسف زهرا

زندگی یک مؤمن که خود را آماده‌ی سربازی و جان‌فشانی در راه امام زمان علیه السلام می‌کند، شبیه یک «بالون» هست. برای اینکه یک بالن را حرکت بدهند و به پرواز در بیاورند، باید کیسه‌های سنگینی که به اطراف این بالن وصل کرده‌اند را دانه دانه باز کنند. با وجود آن بارها و کیسه‌های سنگین، پرواز در آسمان آبی، افسانه‌ای بیش نیست!

یک مؤمن جهادی، پُر کار و با همت است. اهل تنبلی نیست؛ اما در عین حال مال دنیا برایش دست و پا گیر نیست. اصطلاحاً «تعلق» به مال دنیا ندارد. نشانه‌ی این «عدم وابستگی» هم اینست که اگر نعمتی از او گرفته شود، بر آشفته و دل‌نگران نمی‌شود، کما اینکه اگر «رزقی» به او برسد، «شیفته»‌ی آن رزق نمی‌شود.

شنیدید میگن فلان عالم یا ولی خدا خیلی آدم «زاهدی» بود. برخی فکر می‌کنند «زهد» فقط به معنای نداشتن است. معنای دقیق زهد یعنی روی گرداندن، دل نبستن.

در روایتی از حضرات معصومین بیان شده که زهد یعنی وقتی دارایی پیدا کردی، شیفته‌ی او نشوی و اگر از تو کاستی صورت گرفت، غم‌گین و افسرده نشوی. «ادواردو آنیلی» پسر مالک کارخانه فیات و باشگاه یوونتوس ایتالیا، همه دارایی و ارثیه پدر را رها می‌کند و می‌شود «فرزند خمینی کبیر».

کتاب «لبخند ادواردو» یکی از کتاب‌هایی است که قصه‌های کودکانه درباره‌ی این شهید را برای ما بازگو می‌کند.

شاید برخی دوستان با لبخندی سری تکان بدهند و بگویند فلانی این کف دست ما! اگر چیزی بود شما بگو ما نسبت به آن زهد داشته باشیم و بدان وابستگی نداشته باشیم. داستانی را همین جا برای شما بگویم بد نیست!

درویشی در مسیر حرکتش به کاخی رسید و کنجکاو شد که صاحب کاخ را بشناسد. به ره‌گذرانی که از آنجا رد می‌شدند گفت این کاخ از آن کدام پادشاه است؟ گفتند «فلانی». با تعجب از پدرش و اجدادش پرسید و متوجه شد مالک کاخ، رفیق قدیمی اوست. با نگهبان‌ها صحبت کرد و هر جوری بود راضی‌شان کرد تا چند لحظه‌ای با صاحب کاخ دیدار داشته باشد.



شب ششم محرم

السلام علیک یا قاسم بن الحسن

دیدار با رفیق قدیمی حاصل شد. در میان کلامشان، درویش با آهی پر حسرت گفت: «فلانی دنیا را می بینی! من و تو رفیق بودیم و هم مکتبی. حالا من کجایم و تو کجا؟! مرد ثروتمند دست روی شانه های درویش گذاشت و گفت «اکنون که با یکدیگر هم سفره ایم. این مال و مکنت هم زود گذر است ... راستی بگو ببینم از کجا می آیی و به کجا رهسپاری؟»

درویش لقمه را تمام کرد و گفت راهی کربلا هستم اگر خدا بخواهد. رفیق ثروتمند رو به درویش کرد و گفت «مانعی ندارد با هم همسفر شویم رفیق قدیمی؟».

درویش با تعجب گفت «شما با من؟!» خلاصه مالک آن کاخ بر جبروت، خدا حافظی مختصری با اهل و عیال و خدم و حشمش کرد و راهی شدند. ساعتی از سفر نگذشته بود که به قصد استراحت کنار نهر آبی أطراق کردند. درویش دست به چوبه اش برد تا بقچه غذا را بیاورد. ناگهان متوجه شد بقچه را جا گذاشته. آه و ناله و فغان و وا مصیبتا راه انداخت که بقچه ام را جا گذاشتم ... رفیق ثروتمندش گفت: برادر! کاخی را با انبوهی از ثروت و خدم و حشم به امان خدا سپردم و از آن دل کندم، به بقچه ای دل بسته ای و عزم سفر کربلا داری؟!!

در مسیر امام حسین علیه السلام لحظه به لحظه باید «وابستگی های شیطانی» را کنار گذاشت. خوردن و خوابیدن و لذت ها و دوست داشتنی های حلال، اشکالی ندارد، بلکه لازمه زندگی است، اما «دل بستگی شدیدی که ما را از وظایفمان باز ندارد» حتما این رختخواب، الا و لا بد این جوری عروسی، بی برو برگرد این غذا، اینها همه موجب می شود سنگین شویم و پَر پرواز نداشته باشیم.

اربعین را ببینید ... اربعینی ها باید «سبک زندگی اربعینی» را در طول سال داشته باشند تا حسینی و ان شاء الله امام زمانی شوند. شاید برایتان جالب باشد که حضرت در هنگامه قیامشان به یاران دستور می دهند که هیچ کس آب و آذوقه ای همراه خود نیاورد ...

نماز ظهر شد و ماه کربلا آمد
برای حرز تو از آسمان دعا آمد

حسن جوان شد و از عرش خیمه ها آمد
رزه نپوش، که جوشن کبیر می خواهی

بگو که «ابن حسن» بودن افتخار من است
که بام سرخ شهادت در انتظار من است

رجز بخوان که رجزهایت اقتدار من است
نگاه خیس تو می گفت: وقت پرواز است

صدای هلهله های سپاه شیطان را
نگاه ابری من دید، سنگ باران را

کمی گذشت، شنیدم فغان میدان را
غبار معرکه می گفت آسمان ابریست

چقدر روضه شدی؛ مثل مادرم شده ای

۱۵

زیادتر شدی اما چقدر کم شده ای

دربیر خیمه اش همه یک پت خانوادہ ایم

شب هفتم محرم

السلام عليك يا اعلی الأ صغر

جمعه ها را منتظر ماه منور، مانده ایم
از غم دوری تو خیلی مکدر مانده ایم
بی قرار آن دو چشم خون و مضطرب مانده ایم
دردمندیم و بدون کربلا درمانده ایم

سالها در حسرت دیدار دلبر مانده ایم
زودتر آقا بیا و حال ما را خوب کن
شد محرم چون شما رخت عزا پوشیده ایم
فکر نوکر باش، نزدیک است آقا اربعین

برای رسیدن به هدف عالی و زیبای سربازی و سرداری سپاه امام زمان علیه السلام، و برای «زمینه سازی» ظهور حضرت، باید قدم به قدم و لحظه به لحظه «ایمان» خود را قوی کنیم، و «سبک زندگی مؤمنانه» را نقشه مسیر زندگی خودمان قرار دهیم. نقطه مقابل این «صراط مستقیم» پرتگاهی است که اگر حواسمان به ذهن و دل و رفتارمان نباشد، پایمان سمت آن می لغزد. پرتگاهی به نام «نفاق».

خون مؤمنانه در رگ های زندگی ما، افکار و تمایلات و خوردن و خوابیدن هایمان نجوشد و جریان نداشته باشد، ویروس های نفاق وارد جان ما می شوند و موریانه وار دل و جان ما را پوک می کنند.

به همین جهت تلاش برای پوشیدن لباس ایمان بر تن و جان، باید همراه با پاک کردن و زدودن چرک های نفاق آلود از سر و صورت دلمان باشد.

همانطور که اهل بیت علیهم السلام در فرمایشات فراوانی «ویژگی های مؤمنان» را برای ما ترسیم نموده اند، «خصوصیات جریان نفاق» را نیز به روشنی برای من و شما بیان فرموده اند.

همانطور که باید خود را شبیه خدا و پیامبر و ولی خدا می نمودیم تا «سرباز واقعی» آقا جانمان باشیم، باید چهار چشمی مراقب باشیم تا ذره ای افکار و تمایلات و رفتارهایمان «شبه منافقین» نشود.

حواسمان باشد منافق ها مادرزاد این مرض را نداشته اند، «فی قلوبهم مرض، فزادهم الله مرضاً». آنها هم از خطاها و اشتباهات و سهل انگاری های کوچک، زاویه شان شروع شد.

همانطور که اولین جوانه های رفتار مؤمنانه در خانه و خانواده شکوفا می شود، دُمَل های چرکین نفاق هم در همین بستر خانواده آلوده سازی خود را آغاز می کنند. از همین روابط ساده و پیش پا افتاده ی بین زن و شوهر، بین والدین و فرزندان. از همین نقطه!

به این روایت نورانی توجه بفرمایید:

امام صادق از پدران شان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می فرمایند که: «المؤمن یأکل بشهوة أهله، والمنافق یأکل أهله بشهوة». مؤمن خواسته هایش را با خواسته های خانواده و اطرافیانش تنظیم می کند، اما منافق کاری می کند تا همه خواسته ها و میلش را با او تنظیم کنند! (کتاب کافی ج 7، ص 233)



شب هفتم محرم

السلام علیک یا علی الأصغر

مؤمن از چهارچوب واجبات و محرمات عدول نمی کند. خط قرمز او واجبات و محرماته. اما در غیر این چهارچوب، منعطفه. در امور عادی و جاری زندگی به میل خانواده اش رفتار می کند. منعطفه. خود رأی نیست. چی بپوشم؟ غذا چی بخوریم؟ خیلی هوای خانواده اش، اهل و عیالش رو در این زمینه ها داره. به میل زن و بچه اش میل پیدا می کند. از خوشی ها و دوست داشتنی های خودش میگذره تا به خانواده اش بیشتر خوش بگذره. اما منافق همه را با خود تنظیم می کند. اهل و عیال و بچه هایش میل و خواسته هایشان را با او می سنجند. این خود رأیی و این ناسازگاری با دیگران، این ندیدن علاقه ها و سلیقه های زن و بچه، رفتاری منافقانه است. این طرف مریضه! «فزادهم الله مرضا».

بقیه اعضای خانواده هم همین طور. همه منیت ها را کنار میگذرنند و ایثارگرانه با هم رفتار می کنند. سعی می کنند بقیه اعضای خانواده از او راضی باشند. خانم خونه که ان شاء الله آرزو داری جزو یاران مهدی فاطمه علیه السلام باشید، «مجاهدت» رو از خانه خودتون شروع کنید:

باز هم امام صادق از پدرانشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت دارند که فرمودند: «جهاد المرأة حسن التبعل». مجاهدت زن خانه، خوب شوهر داری کردن است.

یعنی خانم ها، اگر میخواهید امام زمان علیه السلام از شما راضی بشود، اول باید شوهرتان در منزل از شما راضی باشد.

خدا رحمت کنه همه ی مدافعان حرم رو، شهید بزرگوار شهید مالمیری که چند روز پیش تشییع جنازه شون بود نقل می کنند گاهی خانه که می آمده خیلی خسته بوده، بچه ها میخواستند با بابایشان بازی کنند، خانمشان تا می آمدند مانع شوند می گفتن بذار بیان از سر و کول من بالا برن. اگر هم من خوابم برد به بچه ها کار نداشته باش. من اذیت نمیشم. کتاب «بی آشیان» که شرح زندگی این شهید بزرگواره و به قلم پدر ایشان هم نوشته شده خواندنیه. پدر و مادر ها همیشه سعی می کنند آب تو دل فرزندان شون تکان نخوره. بویژه در مسافرت. بچه تو مسافرت راه به راه ابراز گرسنگی و تشنگی می کنه. بی تابی می کنه ...

خون گریه میکنیم برای غم رباب
خون گریه های حنجره ای پاره پاره ایم
گل کرد روی دست پدر ماه پاره ای
کار گلوی او به تلظی کشیده است
جز با سه شعبه تیر جواب پدر نداد

امشب تمام روضه شده آب آب آب
امشب دخیل بسته ی یک گاهواره ایم
وقتی که دید نیست دگر راه چاره ای
فرمود این پسر نفسم نور دیده است
دشمن مجال یک کلمه بیشتر نداد

شب هشتم محرم

جوآنان بنی هاشم بیاید علی را بر در خیمه رسانید...

حتی به خیمه تو راه گذر نداریم
ما غیر خانه تو جایی دگر نداریم
اما هزار افسوس اذن سفر نداریم

تقصیر ماست آقا از تو خبر نداریم
دستی بکش سر ما هر چند روسیاهیم
این روزها شدیداً دلتنگ کربلاییم

جریان نفاق در یک جامعه اسلامی و امام زمانی مثل موریانه ای میمونه که آروم آروم ستون های اعتقادی و حتی سبک زندگی مؤمنان رو فاسد و سُست می کنه. باید مراقب جریان نفاق بود و از این جریان ترسید. جریان نفاق میتونه کاری کنه که خدایی نکرده باور مردم به «کارآمدی نظام اسلامی» و اینکه «مکتب امام حسین علیه السلام میتونه دنیا و آخرتشون رو آباد کنه» رو متزلزل کنه! اولش مردم میگن این آقای مسوول دزدی کرد و ناکارآمد بود. بعدش میگن همه شون یکی هستن. در مرحله بعد پا رو فراتر میذاره و میگن حالا امام حسین هم معلوم نیست ... شاید امام زمانم بیاد ... و این یعنی عقب افتادن ظهور امام زمان علیه السلام. این جریان بسیار بسیار خطرناک «امید مردم» و «باورهای دینی» مؤمنین رو نشانه گرفتن.

امیر مؤمنان علیه السلام در بیانی که در نامه به محمد بن ابی بکر داشتند به خطر این جریان اشاره می کنند:

«لقد قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله إنني لا أخاف على أمتي مؤمنوا ولا مشركا. أما المؤمن فيمنعه الله بإيمانه، وأما المشرك فيقمعه الله بشره، ولكني أخاف عليكم كل منافق الجنان عالم اللسان، يقول ما تعرفون، ويفعل ما تكرون».

باید خیلی مراقب بود. مراقبت اولیه هم از خانه و خانواده شروع باید بشه. بعد در جامعه و نسبت به روابط اجتماعی مون باید حساس باشیم. رفاقت و وصلت و همکاری با «منافق» جماعت، خرمن دنیا و آخرتمون رو به تلی از خاکستر تبدیل می کنه. می خواستیم از عاشورا پُل بزنیم به ظهور، از خادمی امام حسین علیه السلام معبری داشته باشیم به سربازی در رکاب امام زمان علیه السلام، یک دفعه می بینیم عاشورا و امام حسینی دیده قبول نداریم تا ...

در مرحله بعدی باید مراقب مسوولین و حاکمان خودمان باشیم. بدترین و خطرناک ترین نوع منافقین «حاکمان و مدیران منافق» هستن.

سؤال اینجاست که مهمترین عکس العمل در برابر جریان نفاق چیه؟ آقا بگیریم همه شون رو اعدام کنیم، دمار از روزگارشون دربیاریم.

برادر من! خواهر گرامی! داریم درباره جریان «نفاق» صحبت می کنیم. یعنی جریانی که در فضای غبار آلود حرکت می کنند. شاید برخی مردم ندونن و قدرت تشخیص نداشته باشن که این گرگی است در لباس میش!

لذا مهمترین اقدام اینه که کاری کنیم مردم «نفاق» این گروه رو بفهمند. «قدرت تشخیص» پیدا کنند که چه افکاری، چه اعتقاداتی، چه رفتارهایی منافقانه است

شب هشتم محرم

جوانان بنی هاشم بیاید علی را بر در خیمه رسانید...

اقدام اول و حیاتی برای این «روشنگری» و «بصیرت آفرینی» اینه که «آدم های مؤمن» و خوب و پاک دست در جامعه دیده بشوند، حرکت کنند، «زندگی شیرین و با صفای مؤمنانه» رو بین مردم نشان بدهند، آنوقت مردم این «سبک زندگی» رو کنار «شیوه رفتاری منافقان» می گذارند و تفکیک می کنند.

یه خاطره ناب از کتاب «شبهه مسیح» نوشته آقای علیزاده - از سرداران دفاع مقدس و نماینده فعلی دامغان - براتون تعریف کنم تا ببینیم که می شود! بروجردی شروع به سخنرانی کرد، داشت حرف می زد که جوانی از اهالی روستا از میان جمعیت بلند شد و در حالی که به زبان کردی فحش های زننده ای می داد گفت: «ما گول شما جاش ها (مزدور) را نمی خوریم و تا پای جان علیه جمهوری اسلامی می جنگیم!» به برادر بروجردی گفتم: «فهمیدی چی گفت؟! می خواهی ترجمه کنم؟» فرمود: «نه، صحبت هایش را فهمیدم. توهین کرد.» بعد خیلی آرام رو به همان جوان معترض و فحاش کرد و گفت: «بیا با هم حرف بزنیم» جوان روستایی جوابش را نداد؛ اما همچنان غضبناک بود.

بروجردی گفت: «تو هم حاضر نباشی، من حرف هایم را می زنم.» ناگهان جوان با فریاد گفت: «با چی؟ با اسلحه؟» بعد دست انداخت یقه اش را باز کرد و گفت: «بیا بزن! من ترسی ندارم.»

شهید بروجردی به سمت او حرکت کرد؛ همه مردم ها ج و واج این صحنه را نگاه می کردند و هر لحظه منتظر حادثه ای بودند. بروجردی در میان راه کلتش را باز کرد و به عقب پرت کرد که من روی هوا آن را گرفتم.

به مرد جوان که رسید، ناگهان او را در آغوش گرفت، به سینه چسباند و صورتش را بوسید و گفت: «از شجاعتت خوشم آمد مرد! حالا یک گشتی با ما می گیری؟!» سپس شروع به بستن دکمه های پیراهن جوان کرد.

جوان که اصلاً فکر این حرکت را نکرده بود، خجالت زده، سرش را پایین انداخته بود. انتظار هر حادثه ای را داشت اما فکر نمی کرد این طوری بشود. رو به بروجردی کرد و گفت: «شما پاسدارها مثل ملائکه اید، حرف هایتان پر از قرآن است. اما من از مزدورها متنفرم. با دولت مشکل دارم.» بروجردی گفت: «خب، حالا که ما مثل ملائکه ایم، چرا به حرفمان گوش نمی دهی؟» بعد پرسید: «اینجا مسجد دارید؟» و مردم، مسجد آبادی را نشان دادند. گفت: «برویم توی مسجد بنشینیم و صحبت کنیم»



شب هشتم محرم

جوانان بنی هاشم بیاید علی را بر در خیمه رسانید...

جمعیت به سمت مسجد روستا حرکت کردند و بروجردی در حالی که دست آن جوان را در دستش گرفته بود و با او حرف می زد به سمت مسجد حرکت کردند. خدا می داند هنوز به مسجد نرسیده بودیم که دیدم باران اشک از چشمان جوان روستایی جاری شد.

ببینید رفتار مؤمنانه، دل مردم رو به خودش می کشونه، و اینجاست که تأثیر و زهر «جریان نفاق» گرفته میشه.

ابا عبد الله الحسین علیه السلام در کربلا همه ی «علی» های خودشان را بسیج کردند تا «جریان نفاق» لو برود. علی اکبر و بعد علی اصغر.

تا علی اکبر راهی میدان شد، آقا به جوان رشیدشان نظاره کردند و فرمودند «شاهد باشید که شبیه ترین مردم چه از نظر ظاهری، چه از حیث رفتاری و در شیوه گفتار به پیامبر را به میدان فرستادیم».

تا سپاهیان دشمن علی اکبر را دیدند، تا رجزها و سخن گفتن او را شنیدند، یاد پیامبر افتادند.

بعضی لرزه ای به دلشان افتاد.

بعضی هم تمام بغضی که از پیامبر و امیر المؤمنین علیه السلام داشتند جمع کردند و علی اکبر را ارباً ارباً کردند ...

بغض مدام و اشک فراوانمان بده
چشمی شبیه چشم شهیدانمان بده
اما بیا و قلب پشیمانمان بده
در بین روضه حال پریشانمان بده
یک یا حسین دم بده و جانمان بده
پائین پای حضرت جانانمان بده
داغی دگر شبیه علی اکبرش ندید ...

حال بکاء و دیده ی گریانمان بده
این چشم ها که بوی شهادت نمی دهد
همت برای توبه و ترک گناه نیست
حال خراب این دل ما را درست کن
دلمرده ایم بسکه حرم را ندیده ایم
چان مؤذن حرم، اذن زیارت
قربان آن پدر که ز داغ پسر خمید

شب نهم محرم

ای اهل حرم میرو علم دار نیامد...

شرمنده که از داغ دلت نیستم آگاه
در محضر تو یک دو سه خط روضه کوتاه
از مقتل و از خنجر و از ضربه جانکاه
دادند به خوردش عطش نیزه ناگاه

شد ماه عزا میکشی از عمق دلت آه
حسرت به دلم مانده که یکرز بخوانم
از جدّ غریبت به دلت مانده چه داغی
بیتابی از این غم که چرا آب ندادند؟

مبارزه با جریان مرموز و موزی «نفاق» قواعد خاص خودش رو داره. آنچه مهم هست اینه که ماها باورمون بشه صفا و زلالی حاصل از اشک ریختن برای ابی عبد الله علیه السلام، وقتی برای ما پَر پرواز به سمت آسمان «ظهور» ایجاد می کنه که ما به معنای واقعی خطر جریان نفاق رو احساس کرده باشیم. برای مبارزه با «جریان نفاق» یک اتاق فرماندهی قوی نیاز است. اگر این اتاق فرماندهی و راهبری یک فرمانده ی قوی و مقتدر نباشد، هر کدام از عناصر مبارز کار خود را می کنند، و این یعنی هدر رفتن انرژی! این یعنی اختلاف بین مؤمنین! این یعنی شب عروسی جریان نفاق.

باز هم بحث را از اولین سنگر آغاز کنیم. سنگر اول در همه مباحث؛ چه اعتقادی، چه فرهنگی، چه اقتصادی «خانواده» است. در خانواده چطور اتاق فرماندهی مبارزه با جریان نفاق را تشکیل دهیم؟

عقل انسان می گوید اتاق فرماندهی در خانه دو ویژگی باید داشته باشد. یکی اینکه پدر و مادر به عنوان افسران ارشد خانه، باید اهل «تعامل» و «مشورت» و «همدلی» با هم باشند. دوم اینکه برای مباحث اختلافی و پیگیری امور یک نفر باید «فرمانده» و «رهبر» باشه، و گرنه سنگ روی سنگ بند نمیشه.

ساختار وجودی «خانم» های خونه اینه که «عواطف و احساساتشون» پر رنگ تره. ریزه کاری های اجرایی رو بهتر متوجه میشن. ساختار وجودی «آقا» ی خونه اینکه که «مدیریت کلان» و «نگاه همه جانبه» به موضوعات رو بیشتر میتونه عملیاتی بکنه. «تحمل» چالش ها و سختی ها و پستی و بلندی های زندگی رو هم بیشتر داره. عموماً اینطوره. حالا شاید استثناء هایی هم وجود داشته باشه. لذا شما می بینید در امیر المؤمنین علیه السلام در نامه ای به فرزندشان امام حسن علیه السلام به این نکته اشاره شده می کنند که «لا تملک المرأة من الا امر ما یجاوز نفسها؛ فإن ذلك انعم لجالها، و ارحی لبالها، و ادوم جمالها؛ فإن المرأة ریحانة، و لیست بقهرمانة». (کافی ج 11 ص 170) در امور داخلی خانه، مثل زیبایی خانه، چیدمان وسائل منزل، چی امشب درست کنیم و ... مدیریت با خانم خونه است.

اگر مرد ها از زیر بار این مسؤولیت «فرماندهی» شانه خالی کنند، و یا خانم های خانه احساس بکنند که این ظلم به آنهاست که فرمانده نشده اند، حرف باید حرف آنها باشد و ... اولین آسیب به همون خانم خونه می رسه، دومی به بچه ها، و در نهایت به مرد خونه که «اقتدار» و «عزت» در سنگر خانه ندارد!

شب نهم محرم

ای اهل حرم میر و علمدار نیامد...

در محیط های اجتماعی مثل مسجد و هیئت و مدرسه هم همین طور، در سطح کلان جامعه هم همین طور. «ولایت فقیه» و لزوم راهبری یک «عالم دین شناس با تقوا و مدیر» قبل از اینکه شرعی باشه، با عقل انسان اثبات میشه.

نکته ی بسیار مهم در هر «سه سطح مبارزاتی» با جریان نفاق (چه خانواده، چه مسجد، چه جامعه) اینه که اگر رهبر، اگر علمدار، اگر فرمانده در رأس کار نباشه، از دل این مبارزه جز سود برای جریان کفر و نفاق در نمیاد. وظیفه ما چیه؟ خیر اندیشی، کمک فکری و در نهایت اطاعت از فرامین رهبر. وظیفه رهبر چیه؟ تفکر، مدیریت، و مشورت گرفتن از متخصصین هر امر. هر کدام از این دو وظیفه که به دست فراموشی سپرده بشه، ما باختیم یا رسیدن به پیروزی برامون سخت تر و دیر تر محقق میشه.

با یکی از اساتید اخلاق به نام حوزه علمیه که نام نمی برم یک سفری پیاده روی اربعین توفیق همراهی داشتیم. خوب سفر پر چالشی بود. خیلی از جوون ترهایی مثل ما غرغر کردن هایمان و سنگ اندازی هایمان سر جایش بود. این عالم سن و سال دار، در هیچ جای سفر علم مخالفت بلند نمی کرد.

در مسیر برگشت ما مجبور بودیم نزدیک 20 کیلومتر پیاده برگردیم. دیدم ایشان عصا بدست و با پاهای رنجور حرکت کرد. یکی از دوستان گفت آقا من عذر خواهی می کنم از طرف مدیران کاروان. بلد نیستن دیگه! این عالم لبخندی زدند و فرمودند «همین جاهاست که اطاعت پذیری من و شما هم آزمایش میشه».

من همیشه فکر می کنم در پس روضه ی عمو جانمان ابوالفضل العباس، آقا سید الشهدا علیه السلام می خواستند به نوعی اطاعت پذیری فوق العاده حضرت عباس را به رخ عالمیان بکشند.

عباس شجاع، عباسی که لحظه شماری می کرد برای ریشه کن کردن لشکر اعداء، حسین فاطمه از ایشان میخوان برن برای حرم، آب بیارن. لحظه ای درنگ نکرد ...

حرم تشنه ماند، چه بد شد غرور برادر شکست برای حسین، پس از رفتن جنگ دشوار شد پس از رفتن، بلافاصله حرف بازار شد

کنار فرات، عمود از افق آمد و سر شکست دل زینبین، پس از رفتن صد برابر شکست یکی داد زد، به خیمه بریزید معبر شکست



شب دهم محرم

امشبى راشه دین در حرمش مهمان است...

به برق چشم سیاهت نیفتم از چشمت
منم غلام سیاهت نیفتم از چشمت
مگو بمان به گناهت نیفتم از چشمت
فدای ناله و آهت نیفتم از چشمت

تو را قسم به نگاهت نیفتم از چشمت
نیم چنان شهدا روسفید تو اما
رها مکن به خطایم، هدایتم با توست
مرا جدا مکن از اشکِ روضهٔ ارباب

اگر دوستان تجربه «آبیاری درختان» و «باغبانی» داشته باشند، می دانند که «آبیاری» دو کار را هم زمان باید انجام دهد؛ از طرفی باید مسیر حرکت آب را روان کند تا آب از نهرها به پای درخت برسد، و از طرف دیگر باید مراقب باشد آب از روزه ها و سوراخ های پنهانی (مثل سوراخ موش ها) هدر نرود.

مؤمنی که رسیدن به مقام والای سربازی و سرداری امام زمان علیه السلام، دعای روز و شبش هست، مانند این باغ بان، هم باید با یک دست آب زلال ایمان را در دل خود جاری کند، و هم فعالانه جلوی نفوذ نفاق رو به دل خودش و خانواده اش و جامعه اش بگیرد.

یکی از راهکارهایی که هم ایمان ما را تقویت می کند و هم جلوی نفوذ منافقین را می گیرد، «انس با نماز و مناجات و قرآن» است.

آدمی در طول روز به کارهای زیادی مشغول میشه، این کارها و مشغولیت ها حواس آدم رو از اهداف والای زندگی پرت می کنه. انگاری وجود آدم در طول روز پراکنده میشه و پخش و پلا.

نمازهای پنج گانه روح و وجود آدم رو جمع می کنه. وسط روز یه خلوتی داشته باشیم ببینیم چه کردیم تا اون ساعت؟! به قول امروزی ها با خودمون و خدای نازنینمون چند چندیم!

اگر حالی بود و خواستیم با صفاتر باشیم چند رکعت نافله و نماز مستحب ضمیمه کنیم تا کاستی های نمازهای واجبمون بر طرف بشه.

منظم قرآن بخونیم نه هر وقت دلمون گرفت یا حاجتی داشتیم! قرآنی که موقع کنکور و مریضی میتونه دست گیر مؤمن باشه، روزهای دیگه نمیتونه به آدمی آرامش بده!؟

نماز آثار و فواید زیادی هم در زندگی دنیایی ما داره که حواسمون بهش نیست. البته ما نباید به نیت رسیدن به این فواید نماز بخونیم، اما خود بخود حاصل میشه.

نماز و قرآن، آرامش بخشه. ﴿الاذکر الله تطمئن القلوب﴾، نماز قدرت اراده آدم رو بالا می بره ﴿ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر﴾، نماز خون بودن یکی از شاخصه های دوست و همسر خوب و وفاداره،



شب دهم محرم

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است...

یکی از فواید نماز که مرتبط با موضوع ما هم هست اینه که شاخص خوبیه برای تشخیص مؤمنین استخون دار.

در روایات داریم که ما با میزان ارتباطمون و پایبندی مون به «نماز» امتحان میشیم. امام صادق علیه السلام می فرمایند: «امتحنا و اشيعتنا عند ثلاث؛ عند موافقت الصلاة كيف محافظتهم علیها...». (خصال ج 1 ص 103)

منافقین شاید گاهی بخاطر منافعشون ادای نمازخوان ها رو در بیاورند، اما دل به نماز نمیدن، به همین خاطر نمازهاشون آرامش بخش نیست براشون، بازدارندگی از گناه براشون نمیاره!

شب عاشورا اباعبد الله الحسین علیه السلام مهلت خواستند تا شب آخر زندگی شون رو عاشقانه با خدای خودشون مناجات کنن. صدای مناجات و قرآن خوندن از همه ی خیام به گوش می رسید.

امشب زینب کبری آخرین مناجات ها و صوت قرآن برادر جانیش رو میشنوه. حسین جان وعده ی دیدار دوباره ی ما، وعده دوباره برای شنیدن صدای قرآن خواندنت باشه برا مجلس یزید...

یک لحظه مشغول سخن در جمع یارانی
گاهی هم از دلشوره ی زینب پریشانی

یک لحظه خلوت کرده ای مشغول قرآنی
گاهی بفکر گندن خار بیابانی

گاهی می آید گریه ی زن ها و طفلانت
امشب غم عالم نشسته در دل و جانت

گاهی می آید نغمه ی لبیک یارانت
گاهی صدای اصغرت کرده پریشانت

خوابد علی اصغر در آغوش علی اکبر
زیرا که بیدارست چشم ساقی لشگر

بر شانه ی بابا رقیه می گذارد سر
خوابیده اند آرام اهل بیت پیغمبر

فردا شود صحرا زخون عاشقان دریا
بی لشگر و بی اکبر و بی یار و بی سقا

فردا به پا خواهد شد اینجا محشر کبرا
فردا حسین است و خودش، تنهاترین تنها

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است، مکن ای صبح طلوع
عصر فردا بدنش زیر شِم اسبان است، مکن ای صبح طلوع

شب یازدهم محرم

شاه گفتا کربلا امروز مهمان من است، عید قربان من است...

ما گم شدگانیم به دنبال شما مییم
دل بسته ی موی سیه و خال شما مییم
برگرد بیا ای پسر حضرت زهرا
برگرد که خون شد جگر حضرت زهرا
تا جد تو افتاد، زمین لنگرش افتاد
سر را که بریدند به سر دخترش افتاد

امروز و امشب وقت صحبت ها و گفت و گو هایی است که شاید در زمان دیگر نمی توان از آنها سخن به میان آورد! از دیشب تا امشب چشمان شما بارانی بوده، آرام و قرار ندارید بخاطر اضطراب زینب کبری سلام الله علیها. سخن را با درد و دلی با آقای بی کفمنان آغاز کنیم. آقا جان، ده شب در بین روزه های شما یکی از مهمترین دعاهایمان این بود: «خدایا به حق خون گلوی علی اصغر ما را جزو بهترین یاران و سربازان امام زمان علیه السلام قرار بده»، «خدایا پس از عمری در رکاب آقا جانمان، عاقبت همه ی ما رو شهادت در راه موالیمان رقم بزن».

اینکه استجابات این دعای ناب، «لطف» و «عنایت ویژه» شما را می طلبد، سخنی است که در آن هیچ تردیدی نیست. اما در عین حال آنچه بر عهده ی ماست، «حرکت» در این مسیر. واقعیت اینه که دهه محرم که تمام میشه، ما از این تب و تاب شب تاسوعا و عاشورا که بیرون میایم، گاهی موانعی بر سر راه "حرکت" ما پیش می آید. یکی از این موانع اینه اگر بخواهیم "سبک زندگی مؤمنانه" را نصب العین و نقشه راه خود قرار بدیم، و اگر بخواهیم "مبارزه با جریان نفاق" را در هر لحظه و مکانی از زندگی مان دنبال کنیم، این مسیر "هزینه" دارد! این مسیر "مخالفانی" دارد. "تنها" می مانیم. "مسخره" می شویم. از مدارا کردن های ما "سوء استفاده" می شود. فکر می کنند جرئت اقدام متقابل را نداریم. "راز داری"، "صبوری در مقابل مشکلات"، "انس با نماز و مناجات"، "اطاعت پذیری از رهبر" "توجه به علاقه های خانواده" و... همه و همه شاید در خانه و مسجد و جامعه مورد استقبال قرار نگیرند. شاید خیلی ها به خاطر این طرز فکر و این جور زندگی کردن از دور و بر ما طرد شوند. داروی این مریضی روحی که انگیزه و اراده ی "عاشورایی ها" رو کم می کنه و از رسیدن به قله "ظهور" اونهارو باز می داره، در روزه امروز عصر عاشورا دیده میشه! اون دارو "خالص" است؛ اینکه برایمان کسب رضایت خدا مهم باشه. "سردار امام زمان علیه السلام" باید "مخلص" باشه. اگر رابطه خودش رو با خدای خودش درست و به صالح کنه، خدا محبت او را هم به دل مردم می اندازد. در طولانی مدت و در تاریخ ماندگار می شود.

شب یازدهم محرم

شاه گفتا کربلا امروز مهمان من است، عید قربان من است...

امام صادق علیه السلام از قول جد بزرگوارشان امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند: "من أصلح فیما بینہ و بین اہل عروجل، أصلح اہل تبارک و تعالیٰ فیما بینہ و بین الناس". این اخلاص، آثار دنیایی هم دارد: مؤمن مخلص، آرامش دارد، چون محبوبیت و دیده شدن و احترام و تشکر و قدر شناسی را از "مردم" گدایی نمی کند. مخلصین "با اراده" و "بلند همت" هستند؛ چرا که برای خدا و کسب رضایت او کار می کنند. لذا اگر در بین حرکتشان هزینه ای هم بدهند، مسخره شوند، بخواهند او را تحقیر کنند، تنهایش بگذارند، هیچ کدام از اینها جلوی حرکت او را نمی گیرد. حسین جان امروز چه کردی تو با عالم؟!

با اخلاصی که شما امروز به رخ عالم کشیدی، همه را تا قیامت مرید خود کردی. حسین جان از کدام یک از هزینه هایی که دادی سخن بگم؟! از جوان رعنایت که جلوی چشمانت تکه تکه شد، ...

ذوالجناح آمد و احوال به هم ریخته اش
ریخت بر هم حرم از یال به هم ریخته اش
بین گودال شهنشاه جهان افتاده
دور او نیزه و شمشیر و کمان افتاده
پیرهن چاک و بدن چاک و پر از زخم تنش
یک نفر آمده انگار سر پیرهنش
صیحه زد زینب از اقبال به هم ریخته اش
کربلا مانده و گودال به هم ریخته اش

شاه گفتا کربلا امروز مهمان من است، عید قربان من است
خواهرم زینب علمدار یتیمان من است، عید قربان من است

شب دوازدهم محرم

السلام علیک یا زینب کبری...

درد و بالها را تحمل میکنیم آقا
رأس بریده از تنور، از دیر، از نیزه
بازآ که درد و داغ های عترت و قرآن

اما به جان فاطمه دیگر بیا جانا
هر دم تو را خواند، بیا یابن الحسن مولا
درمان ندارد غیر تو ای یوسف
زهرها مؤمنی که مشتری سربازی و سرداری امام زمان علیه السلام شده، چونان عاشقی
است که به هر بهانه ای به دنبال بدست آوردن دل معشوقش است. معشوق قصه ی ما
هم این را خوب می داند. قیمت را بالا می برد، تا ارزان نفروشد، تا قدر متاعی که به ما
تفضل می کند را خوب بدانیم. می گویی دوستت دارم آقای من! می فرمایند اگر
دوستدار واقعی ما هستی، باید دوستداران ما را هم دوست داشته باشی. می گویی
چشم آنها را هم به خاطر شما دوست خود قرار می دهم. می فرمایند: "پس به
مشکالتشان برس، با آنها هم دردی کن. کمکشان کن. کمک به آنها نشانه صدق ابراز
محبت تو به ماست". امام صادق علیه السلام: امتحنوا شیعتنا عند ثالث... و الی أموالهم
کیف مواساتهم الخوانهم فیها. (خصال ج 1 ص 103)

البته این رسیدگی ها و دست گیری ها ظاهرا از طرف ما به نیازمندان است، اما در
حقیقت آنها کمک کار ما هستند. منتی بر سرشان نیست. آقا و مولای بی کفمنان
فرمودند "اعلموا ان حوائج الناس الیکم من نعم اهلل علیکم، فالتملوا النعم فتحوزوا نقما". (نزهة
الناظر ص 81) مراقب باشیم "فرصت سوزی" نکنیم، نعمت را تبدیل به گرفتاری نکنیم!
ما با هر قدمی که برای رفع مشکلات مردم بر می داریم، در حقیقت داریم به خودمان
کمک می کنیم. ان شاء الله در روز قیامت می بینیم پرونده اعمال را دست ما دادند،
"ثواب نوشتن یک دور کتاب علمی" برای شما نوشته شده است. به فرشتگان الهی با
تعجب می گوئید من که اصلا در عمرم کتابی ننوشتم. جواب می دهند اما یک نوجوانی را
تشویق کردی برود عالم بشود. این کتاب را او نوشته، اما ثواب و اثر کتابش اول برای شما
نوشته می شود. "ثواب نجات جان ده ها انسان" را در پرونده اعمال می بینی. از پدری
دست گیری کردی که فرزند باهوشی داشت. بعدها پزشک شد و در مناطق محروم به
مشکلات مردم رسیدگی کرد. تمام زحمات او برای شما هم "اجر آور" است. این یعنی
"دین کامل". از درونی ترین و انفرادی ترین حال شما؛ یعنی دوست داشتن، پُل می زند به
اجتماعی ترین واکنش اجتماعی؛ یعنی کمک کردن و همدلی با دیگران. حسین فاطمه
نه تنها مال، بلکه همه هستی و زندگی خودش رو برا کمک به مردم فدا کرد. حتی لباس،
انگشت و انگشتر... حالا نا نجیب ها "خانواده و اهل و عیال" این آقای با کرم رو به اسارت
گرفتن. ای کاش بویی از انسانیت برده بودند و جواب کرم رو با کرم می دانند نه با تازیانه
و سیلی. کار به جایی رسیده از یک معجر و پارچه هم دریغ کردند. اهل بیت پیامبر رو با
پست ترین لباس ها تو "کوفه" و "شام" میخوان بچرخانند. زینب کبری در همچین روزی
دونه دونه بچه ها رو کمک کرد تا سوار مرکب ها بشوند. اما کسی نیست به خود خانم
کمک کنه ...

چشم من سمت علی اکبرم اما مانده
پنج تن یک تنه بر دامن زهرا مانده
آبروی همه، عریان روی صحرا مانده
چادر زینب تو، زیر لگدها مانده

ناقه زانو زده تا اینکه سوارش بشوم
نبریدم! پسر مادرم اینجا مانده
کاش میشد که لباسی برسانم به تنش
برسانید خبر را به علمدار حرم